فهرست

[اصل اولی در امور جوانحی: 2](#_Toc59574367)

[شاهد اول: 2](#_Toc59574368)

[شاهد دوم: 4](#_Toc59574369)

[شاهد سوم: 5](#_Toc59574370)

[شاهد چهارم: 6](#_Toc59574371)

[شاهد پنجم: 6](#_Toc59574372)

**بسم‌الله الرحمن الرحیم**

# موضوع: فقه روابط اجتماعی / محبت

# اصل اولی در امور جوانحی:

با مقدماتی که ذکر شد رسیدیم به اینکه ممکن است کسی بگوید مسائل درونی و قلبی و جوانحی مادامی‌که به عمل و بروز خارجی نرسد حکم الزامی ندارد. لذا خوبی و بدی آنجا در فقه که منعکس شود تبدیل به استحباب و کراهت می‌شود و وجوب و تحریمی در کار نیست به‌عنوان قاعده اولیه و استثنا هم دارد و استثنا هم کم نیست. پس قاعده اولیه این است که امور درونی محکوم به احکام الزامی وجوب و تحریم نمی‌شوند. بیان صریحی نداریم که بگوید افعال القلبیه غیر محکومه بالاحکام الالزامیه، این‌طور چیزی به این مضمون در اینجا نداریم. شواهدی ممکن است کسی بیاورد و مجموعه این‌ها را کنار هم قرار دهد و با الغاء خصوصیت و مناسبات حکم و موضوع و تنقیح مناط بگوید این قاعده را می‌توانم به دست بیاورم. شاید در پس‌زمینه ذهن بعضی فقها این بوده که خیلی هم به احکام الزامی اینجا نمی‌پردازند. دیده‌اند احکام الزامی که نیست مستقل در فقه مطرح کردن اهمیتی ندارد و اکتفا به آن نباید کرد. شاید وجه برای اینکه در فقه به ابوابی که ما می‌گوییم باید به آن توجه شود شکل نداده‌اند این است که حکم الزامی را در این‌ها نمی‌پذیرفتند و احکام به احکام غیر الزامی تقلیل پیدا می‌کند و غیر الزامی هم چون اهمیت بالایی ندارد می‌گفتند چون اخلاق می‌گوید و این‌ها و احیاناً چون تسامح در ادله سنن هم می‌دیدند و می‌گفتند همان‌که اخلاق می‌گوید درست است.

این نظریه که شاید در عمق ذهن بعضی فقها باشد می‌تواند مستند به شواهدی شود که هفته قبل بعضی را گفتیم این هفته هم تکمیل می‌کنیم:

## شاهد اول:

شاهد اول مجموعه اخباری است که می‌گوید «مَنْ هَمَّ بِسَيِّئَةٍ لَمْ تُكْتَبْ عَلَيْه‏»[[1]](#footnote-1). در بحث تجری مفصل این روایات را بحث کردیم. روایات متعدد و معتبری که دال بر این هستند که قصد گناه عقاب ندارد. «مَنْ هَمَّ بِسَيِّئَةٍ لَمْ تُكْتَبْ عَلَيْه‏». تا وقتی‌که انجام ندهد خدا می‌فرماید ما عقاب نمی‌کنیم. این مربوط به تصمیم و اراده است. اراده گناه گناه نیست. خوب نیست ذم عقلی دارد و قبح فاعلی دارد ولی امتناناً خدا رفع تکلیف از او کرده و گفته حکم الزامی منجر به عقاب نداریم. می‌گفتیم هم آن مذمت عقلی دارد و هم قبح فاعلی دارد و شرعاً کراهت هم دارد ولی حرمت ندارد. این‌یک طایفه از روایات است که می‌تواند شاهد این بحث باشد با این تقریر که این روایات گرچه در قصد گناه است ولی می‌شود به نحوی الغاء خصوصیت کرد که خدا بر امر درونی عقاب نمی‌کند مادامی‌که به‌ظاهر نرسد. هم به سیئه نمونه و مثالی است که روح آن با الغاء خصوصیت همان امور نفسانیه است؛ مثلاً الآن که می‌گوییم محبت این شیء یا شخص را داشته باش یا نداشته باش، محبت قلبیه اگر بخواهد بگوییم الزامی یا تحریمی است معنایش این است که عقاب بر آن مترتب می‌شود. روایات «مَنْ هَمَّ بِسَيِّئَةٍ لَمْ تُكْتَبْ عَلَيْه‏» نباید فقط در مدار قصد معصیت آنها را معنا کرد. این‌ها مثال است و روح روایات می‌خواهد بگوید عقاب را بر امر قلبی ما مترتب نمی‌کنیم و حکم الزامی روی تصمیم به گناه نیاوردیم. روحش این است که این امری قلبی است و امر قلبی محکوم به‌حکم الزامی نمی‌شود.

سؤال: این آیه چطور می‌شود که می‌گوید **﴿في‏ قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزادَهُمُ اللَّهُ مَرَضاً﴾[[2]](#footnote-2)**

جواب: چیزهای تکوینی‌اش جای خودش محفوظ است. امر قلبی آثار وضعی دارد. الآن بحثمان این است که امر قلبی محکوم به الزام می‌تواند شود که بعدش عقاب باشد یا نه؟ و الا آنجا در تجری بحث می‌کردیم همه مسائل درونی و تصمیم به گناه آثار وضعی دارد. قبح فاعلی و کراهت دارد و آثار بد وضعی دارد ولی خدا امتناناً می‌خواهد بگوید من شمارا به خاطر صرف قصد عقاب نمی‌کنم. این‌یک دسته روایات که مربوط به تصمیم به گناه است و غیر محبت به ظالم است که بگوییم حرام است. یا امور اعتقادیه که بگوییم محبت این آقا واجب است. همین‌که بحث وجوب و حرمت بیاورید یعنی اینکه عقاب می‌خواهد بر او مترتب شود و روح «مَنْ هَمَّ بِسَيِّئَةٍ لَمْ تُكْتَبْ عَلَيْه‏» یعنی اینکه امر قلبی عقاب ندارد.

سؤال:... خیلی زود است بگوییم تنقیح مناط است

جواب: بقیه را هم ببینیم شاید به‌قاعده ای برسیم.

در امور اعتقادی هم همین‌طور صرف باور عقاب ندارد.

سؤال: کسی ممکن است در الغاء خصوصیت اشکال کند.

جواب: بله. ممکن است کسی بگوید این فقط مربوط به‌قصد گناه است.

سؤال: بعید است فقیهی داشته باشیم و حتماً داریم که بخشی از اعتقادیات درونی حکم الزامی دارد.

جواب: عرض کردم اگر قاعده درست شود مواردی حتماً از آن خارج‌شده است. فعلاً تأسیس اصل است و قطعاً بر کفر عقاب می‌شود و بر ایمان ثواب داده می‌شود. البته ترتب ثواب حکم الزامی نمی‌خواهد و استحباب هم کافی است ولی عقاب مهم است.

سؤال: در جلسه قبل به‌نوعی اولویت برداشت شد نه الغاء خصوصیت. حتی تصمیم بر گناه اگر عقاب نداشته باشد حب گناه به‌طریق‌اولی گناه ندارد.

جواب: بله نسبت به محبت گناه که به اراده نرسد ممکن است بگوییم اولویت، اما نسبت به چیزهای دیگر که محبت این‌وآن است و مستقیم گناه نیست ولو می‌تواند مبدأ گناه شود این با الغاء خصوصیت است. الغاء خصوصیت به نحو اولویت قطعاً درست است. وقتی می‌گوید تصمیم به گناه عقاب نمی‌شود حتماً گرایشی هم که دارد و تصمیم نرسیده حتماً لم تکتب علیه؛ اما اینکه الغاء خصوصیت بکنیم بگوییم کل احکام جوانحی حکم الزامی ندارد چون حکم الزامی به عقاب می‌انجامد و می‌خواهد بگوید عقاب بر امر قلبی نیست. این تنقیح مناط و الغاء خصوصیت نسبت به سایر مبادی گناه یعنی غیر اراده و چیزهای قبلی مثل تصور گناه و تصدیق به‌فایده و شوق به او که مبادی چیزهای ارادی است به‌طریق‌اولی حرام نیست. وقتی می‌گوید اراده حرام نیست و عقاب ندارد اگر جایی به اراده نرسیده ولی مبادی دیگرش بوده شوق یا تصدیق یا تصور گناه بوده قطعاً با این روایات عقاب ندارد؛ اما اینکه از این هم گام بیشتری برداریم بگوییم کل امور قلبی نه صرف اراده گناه و شوق به گناه بلکه حب دنیا یا حب مقام است این‌ها بگوییم عقاب بر آن می‌شود می‌گوید نخیر عقاب بر آن نمی‌کنیم. تنقیح مناط وسیع‌تر از مبادی اراده است. این تنقیح مناطی است که در این حد اگر باشد به قیاس کمی شبیه است و لااقل قطع و اطمینان نیست و حالا کنار بقیه بگذاریم ببینیم شاید جمع این‌ها ما را به اطمینانی برساند.

## شاهد دوم:

گروه دومی که از ادله ممکن بود استفاده از آن شود روایات رفع عن امتی تسع یا خمس یا ست که چند طایفه است. روایات در کتاب جهاد ابواب جهاد النفس باب 56 این روایات آمده است. هم در متن وسائل هم در مستدرک آمده است. در این روایات که به حدیث رفع مشهور است غیر خطا و نسیان و ما اکرهوا علیه و ما لایعلمون و ما لایطیقون و ما اضطروا الیه غیر این پنج شش تا که در حدیث رفعی که نه تا گفته این‌ها آمده و جدا هم پنج تا شش تا سه تا در روایات دیگر آمده است. علاوه بر این‌ها در روایتی که روایت اول این باب است دارد که:

«وَ الْحَسَدُ وَ الطِّيَرَةُ وَ التَّفَكُّرُ فِي الْوَسْوَسَةِ فِي الْخَلْوَةِ مَا لَمْ‏ يَنْطِقُوا بِشَفَةٍ».[[3]](#footnote-3)

اینجا آخر حدیث که مشمول رفع عقاب و رفع حکم الزامی‌شده است عبارت است از حسادت به‌عنوان امر قلبی و طیره که تفأل زدن است و تصورات قلبی است و به نحوی به بدگمانی منجر می‌شود ولی اعم از بدگمانی است و التفکر فی الوسوسه فی الخلق که فکرهای آشفته‌ای که در مورد خدا و خلقت در ذهن انسان می‌آید و تردیدهایی عارض می‌شود و وسوسه در مورد عالم غیب و عالم قدس می‌شود که هست یا نه، از این امور رفع قلم شده و ما بر این‌ها گناه نمی‌نویسیم مالم ینطقوا بشفة مادامی‌که به زبان این‌ها جاری نشوند و به زبان نیاید ما بر آنها عقاب نمی‌کنیم. در این روایت اول که معتبر هم هست چون می‌گوید ما لم ینطقوا و جمع می‌آورد ظاهراً به سه تای قبل می‌خورد. در بعضی حسد آخر آمده و ما لم ینطق مفرد آمده اما اینجا جمع آمده و به همه می‌خورد. ما لم ینطق بشفه در بعضی روایات است که ممکن است به آخری بخورد اما مالم ینطقوا بشفه در این روایت است که به همه می‌خورد. علاوه بر اینکه در روایت سوم ترتیب این‌ها به‌عکس شده است:

«وَ الطِّيَرَةُ وَ الْوَسْوَسَةُ فِي التَّفَكُّرِ فِي الْخَلْقِ وَ الْحَسَدُ مَا لَمْ يَظْهَرْ بِلِسَانٍ أَوْ يَدٍ».[[4]](#footnote-4)

نشان می‌دهد ما لم ینطقوا بشفه اولاً به همه می‌خورد ثانیاً ما لم ینطق مصداق است و الغاء خصوصیت می‌شود یعنی ما لم یظهر فی العمل به زبان یا رفتار. روایت سوم سند معتبر نیست ولی کمک می‌کند این الغاء خصوصیت درست است. می‌گوید ما لم یظهر بلسان او ید. معلوم می‌شود ما لم ینطق بشفه الغاء خصوصیت می‌شود. جاهایی که الغاء خصوصیت از روایات استفاده می‌شود یکی همین‌جاست. ولو اینکه سند معتبر نیست ولی کمک می‌کند. مالم ینطق بشفه الغاء خصوصیت بکنیم به ما لم یظهر فی العمل قیاس نیست بلکه ظهور عرفی است. شاهد خوبی برای آن بحث است.

سؤال: ... فحوا می‌شود؟ به‌طریق‌اولی اگر شفتین اشکال ندارد...

جواب: همه‌جا فحوا نیست هر عملی ضعیف‌تر از زبان نیست گاهی زبان خیلی سخت‌تر و بدتر است. بعضی جاها الغاء خصوصیت به نحو فحواست و خیلی جاها به اولویت نیست.

سؤال: بحث به امربه‌معروف ارتباط پیدا می‌کند که سه مرتبه قلبی لسانی عملی دارد. با بعد قلبی امربه‌معروف که...

جواب: آن هم از مصادیق همین قاعده است. روایاتی داریم که می‌گوید انکار به قلب واجب است باید ببینیم نسبتش با آنها چه می‌شود.

باز در این مجموعه روایات که کم هم نیست ممکن است بگوییم الغاء خصوصیت می‌کنیم. اینکه گفته‌شده حسد که امر اخلاقی است و یا وسوسه ذهنی که امر بیشتر اعتقادی فکری است و طیره که نوعی فعل جوانحی است که نه از مقوله باور نه اخلاقیات است و نوعی نگرش و امثال این‌هاست، دو سه نمونه از افعال جوانحی اینجا وجود دارد و کسی ممکن است این‌طور تقریر کند و بگوید این‌ها مثال است. حسد بر آن عقاب نمی‌شود مالم ینطق بشفه و لسان، تکبر هم همین است و اگر کسی تکبر دارد و خودش را واقعاً کنترل می‌کند که ظهور نکند عقاب نمی‌شود. فرقی ندارد. لااقل نسبت به صفات بد و رذایل اخلاقی بعید نیست. این حد از الغاء خصوصیت قریب به ذهن است بلکه در گامی به جلوتر می‌گوییم دایره اوسع از این است و مقصود امور قلبی غیر این سه است. شاهدش اینکه الوسوسه فی الخلق هم آمده است. هیجانات ذهنی که شخص پیدا می‌کند. لااقل بخشی از این چیزهایی که در ذهن بروز و ظهور پیدا می‌کند مشمول این رفع قلم می‌شود و ممکن است از این هم کسی جلوتر برود و بگوید این‌ها همه مثال است و روح این‌ها این است که امور درونی شما مادامی‌که ظاهر نشود ما بر آن عقاب نمی‌کنیم. این هم الغاء خصوصیتی است که چندمرحله‌ای است که اینجا محتمل است.

حال مرحله اولش قوی‌تر است که الغاء خصوصیت شود حسد به سایر رذایل و مرحله دومش این است که به خلجان‌های ذهنی و تصورات و تصدیقات کم‌بنیه و کم‌مایه الغاء خصوصیت شود که بعید نیست. مرحله بالاتر اینکه بگوییم به‌کل امور جوانحی و قلبی الغاء خصوصیت می‌شود که سخت‌تر است.

سؤال: وسیع‌ترین الغاء خصوصیت این می‌شود که کلاً افعال جوانحی عقاب نشوند اما اینکه حکم الزامی استفاده نشود چه؟

جواب: عقاب مال وجوب یا حرمت است و ملازم با آن است. ترک واجب یا فعل حرام.

## شاهد سوم:

گروه سومی هم ممکن است اینجا به آن اشاره شود که ذیل احادیث رفع است ولی تعبیر الغاء خصوصیت نیست و فراتر از آن است؛ مثلاً در مستدرک ذیل باب 52 جهاد النفس در وسائل های چاپ جامعه مدرسین دارد: قطب راوندی در لب اللباب حدیث هفتم همین باب در مستدرک است و مرفوعه است:

الْقُطْبُ الرَّاوَنْدِيُّ فِي لُبِّ اللُّبَابِ، عَنِ النَّبِيِّ ص: «أَنَ‏ اللَّهَ‏ رَفَعَ‏ عَنْ‏ أُمَّتِي‏ الْخَطَأَ وَ النِّسْيَانَ وَ مَا حَدَّثَتْ بِهِ أَنْفُسُهُمْ».[[5]](#footnote-5)

حدیث نفس برداشته‌شده؛ یعنی حرف‌هایی که انسان در درون به خودش می‌زند. نسبت به گناه و چیزهای بد و امثال این‌ها؛ یعنی امور درونی. البته این هم حدیث النفس نسبت به معاصی است و باید الغاء خصوصیت شود شاید شمول بیشتری داشته باشد. ماحدثت به انفسهم. در روایت هشتم این باب هم از عوالی اللئالی مرفوعه دارد از پیامبر:

عَوَالِي اللآَّلِي، عَنِ النَّبِيِّ ص قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ تَجَاوَزَ لَنَا عَمَّا حَدَّثَتْ بِهِ أَنْفُسُنَا».[[6]](#footnote-6)

این هم دو روایتی است که حدیث النفس در آن آمده و ممکن است کسی بگوید الغاء خصوصیت می‌شود. البته به‌تنهایی اگر بود سند نداشت و الغاء خصوصیت هم در این هم بهتر از قبل نیست و مثل بقیه است و فرقی نمی‌کند.

سؤال: حدیث لب اللباب را ملاصالح مازندرانی نقل کردند تصریح می‌کنند از عامه است و تتمه‌ای دارد که مالم تتکلم به او تعمل به که به الغاء خصوصیت کمک می‌کند.

جواب: بله و حداکثر مثل آنها می‌شود. موضوعش همان حدثت به نفسه است.

سؤال: حدثت به نفسه مفهومش واضح است؟

جواب: حدیث نفس منظور حدیث نفس به گناه است. با خودش حدیث نفس می‌کند که این گناه را انجام دهم می‌گوید مادامی‌که اظهار زبانی یا رفتاری نکند.

این نمونه‌هایی است از دو سه طایفه روایاتی که ممکن بود کسی بر آنها برای اصل اولیه که افعال جوانحی مشمول احکام الزامی نمی‌شوند استدلال کند.

## شاهد چهارم:

ممکن است کسی علاوه بر این روایات که ما دسترسی پیدا کردیم به شاهد چهارمی هم دسترسی پیدا کند و آن اینکه یک نوع ارتکاز متشرعه بر این است که آن امور قلبی عقاب ندارد. این هم ادعایی است که امور قلبی مخصوصاً صفات الزامی در آن نیست. ارتکاز متشرعه را ممکن است کسی ادعا کند.

## شاهد پنجم:

این‌ها چون مرز اختیاریت و غیر اختیاریتش خیلی درهم‌تنیده است مناسبات حکم و موضوع اقتضا می‌کند الزامی در آن نباشد. وقتی می‌بینید که حسد و کبر را نهی می‌کند ولو اینکه لفظ ظهور در حرمت دارد اما وقتی کسی توجه کند که این‌ها امور لغزان و لرزانی‌اند که مرز بین اختیار و غیر اختیارشان نزدیک است و تفکیک ساده نیست این را که می‌بیند با مناسبات حکم و موضوع هر چه نهی در آن بیاید حمل بر کراهت می‌کند. ناهشیار و هشیار در آن داریم ولی مرزها خیلی در آن درهم‌تنیده است و مرزهای واضح و شفافی ندارد و خود این باعث می‌شود ما نهی‌های واردشده در صفات روحی حتی باورها را حمل بر کراهت کنیم. این غیر روایات قبلی یا ارتکاز است و می‌گوید مناسبات حکم و موضوع قرینه‌ای است که گاهی نوع حکم را مشخص می‌کند نه اینکه در موضوع و متعلق اثر بگذارد. نوع حکم را مشخص می‌کند که با مناسبات حکم و موضوع تعیین می‌شود. اینجا هم می‌گوییم مناسبات حکم و موضوع تعیین می‌کند که نهی‌ای که در تکبر و حسد و امثالشان آمده تنزیهی است نه تحریمی و آن امرهایی که در صفات محسنه آمده حمل بر استحباب می‌شد و الزامی در آن نیست.

سؤال: امربه‌معروف را در الزام قلبی‌اش چه می‌کنید؟

جواب: این پایه و اصل است اما این‌ها هیچ‌کدام عام آبی از تخصیص نیستند. قطعاً جاهایی از آن خارج‌شده است. ایمان بالله قطعاً امری است که الزامی در آن است و اگر انجام ندهد کفر و ارتداد می‌شود و هم احکام تکلیفی دارد و هم وضعی و الزام هم هست ولی در آن قرینه محکم می‌خواهیم و در امربه‌معروف هم باید ادله را دید.

بنابراین اصل در این استدلالات این است که امور جوانحی تا در ظاهر نیاید خدا عقاب نمی‌کند. از تصمیم به گناه تا صفات رذیله یا دوری از صفات رذیله تا باورها الا ما خرج بالدلیل. هرجایی باید دلیل محکمی داشته باشد و الا اصل عدم الزام است. اگر کسی این پنج شاهد را نپذیرد به حال طبیعی واگذار می‌کند و باید ببیند مورد به مورد دلیل چه اقتضایی دارد. نقشه بحث این‌طور است.

1. . [بحار الأنوار - ط دارالاحیاء التراث، العلامة المجلسي، ج68، ص252.](http://lib.eshia.ir/71860/68/252/%D8%A8%D8%B3%D9%8A%D8%A6%D8%A9) [↑](#footnote-ref-1)
2. . سوره بقره، آیه 10. [↑](#footnote-ref-2)
3. . [وسائل الشيعة، الشيخ الحر العاملي، ج15، ص369، أبواب باب جملة مما عفي عنه، باب56، ح1، ط آل البيت.](http://lib.eshia.ir/11025/15/369/%20%D8%A7%D9%84%D9%88%D8%B3%D9%88%D8%B3%D8%A9%20) [↑](#footnote-ref-3)
4. . [وسائل الشيعة، الشيخ الحر العاملي، ج15، ص370، أبواب باب جملة مما عفي عنه، باب56، ح3، ط آل البيت.](http://lib.eshia.ir/11025/15/370/%D8%A8%D9%84%D8%B3%D8%A7%D9%86%20) [↑](#footnote-ref-4)
5. . [مستدرك الوسائل، المحدّث النوري، ج12، ص25.](http://lib.eshia.ir/11015/12/25/%D8%A3%D9%86%D9%81%D8%B3%D9%87%D9%85) [↑](#footnote-ref-5)
6. [مستدرك الوسائل، المحدّث النوري، ج12، ص25.](http://lib.eshia.ir/11015/12/25/%20%D8%A3%D9%86%D9%81%D8%B3%D9%86%D8%A7) [↑](#footnote-ref-6)